

# سفرنامه اردوی جهادی نوروزی

دستنوشته / واقعیاتی از یک اردوی جهادی

خوش بر احوال سید علی که اینگونه سربازانی دارد

به قلم اسماعیل احمدی / منبع : [salehin.ir](http://salehin.ir)



تاریخچه:

از سال 81 وارد اردوهای جهادی شدم آن زمان به اندازه‌ی انگشتان دو دست گروه جهادی بود که اسم و رسم آنها را پیشکسوتان می‌دانند و برگزاری اردو کاری بسیار سخت و طاقت فرسا بود اما نفس گرم ولايت در 17 اردیبهشت 79 که دستور تشکیل بسیج سازندگی را ابلاغ فرمودند اندک اندک قطره‌ها را مجتمع نمود تا آنکه دریابی از گروه‌های جهادی تشکیل شده و امروز به قول مسئولین بسیج سازندگی 3 هزار گروه جهادی داریم و آنچه مهم است اینکه در هر استان ده‌ها گروه در ایام نوروز و تابستان فعالیت مرکز دارند و در طول سال نیز برخی از گروه‌ها در کنار کار و درس شان، پیگیری امور محرومین را در صدر فعالیت‌ها و برنامه‌های زندگی خویش قرار داده اند لذا امروز اردوی جهادی نه یک برنامه برای پر کردن یا غنی سازی اوقات فراغت که یک نقشه‌ی زندگی برای ساختن جامعه‌ی آرمانی و الگوست برای رسیدن به تمدن نوین اسلامی ...

## یک گروه از هزاران:

ای کاش زمان، مجال می داد تا حداقل ثانیه ای را در هر اردو حاضر می شدم و قلم، توفیق می یافت تا در عظمت مجاہدت فرزندان روح الله، سطّری و جمله ای می نگاشتم لیکن نوروز امسال را نیز افتخار داشتم تا در کنار «منتظران خورشید» به عباد الله خدمتی کنم و به یاد شهیدان شاهد، مشاهدات خویش را از جهاد و هجرت سربازان ولایت بنگارم تا رسانه را به خدمت گمارده و این فرهنگ اسلامی را که «اگر صبح کردی و باد برادر مسلمان نبودی حتی در زمره ی مسلمین نخواهی بود» در جامعه ترویج دهم شاید این قلم، یک رزمnde را به جبهه جهادی افزون نموده و نظام فقر و تبعیض را ریشه کن نماید.

## آغاز جهاد:

انتظار آن بود که همچون سایر برنامه های معمول، حداقل دو سه ساعتی اتوبوس دیرتر حرکت نماید لذا با خود گفتم طوری بروم که خیلی معطل نشوم. نیم ساعت دیرتر از موعد، سر قرار حاضر شدم که دیدم اتوبوس مهیّای عزیمت است و گویا این نیم ساعت هم نه از باب تأخیر که من باب بار زدن و سایل و تجهیزات است از سیستم صوت تا وسایل آموزشی و فرهنگی تا قلم و رنگ تا کامپیونی که حامل 10 چشمeh سرویس بهداشتی کانکسی بود و البته 5 دستگاه تویوتا وانت که همه جور جنسی را از یخچال و گاز تا البسه و لوازم التحریر و ... را که هدایای مردمی بود می شد در آنها یافت. مبدأ تهران و مقصد جهادگران دزفول بود و من هم متعجب که مگر دزفول هم منطقه محروم دارد؟! چون لااقل 70 یا 80 بار به پایتخت مقاومت ایران (دزفول) سفر نموده ام و همیشه عاشق پاکی و طراوت و رودخانه ی زیبای دز و مردمان پاک سیرتش بوده ام. اما خب! این گروه جهادی را هم می شناختم و می دانستم که همیشه دنبال آخر دنیا اند برای یافتن یک منطقه ی محروم.

آری عجب حسن انتخابی بر آغاز جهاد منتظران خورشید رقم خورد. آنان به یاد محل اعزام رزمندگان لشگر 27 حضرت رسول (ص) که همیشه از دو کوهه به خط مقدم عزیمت می نمودند این پادگان عشق را نقطه ی آغاز هجرت خویش انتخاب کردند «دو کوهه السلام ای خانه عشق...» با این تفاوت که 28 اسفند 93 پس از سالها بار دیگر محوطه ی خالی گردان

ها شاهد حضور 72 جهادگری بود که با رجزخوانی و به صفصف مهیا شده اند متفاوت بودند ... ای کاش حاج منصور ارضی آنجا بود تا این مصوع را اصلاح میکرد «دو کوهه! گو که گردانها کجا یند ...» و می خواند: «دو کوهه! بین که گردان آمده است...» و زایران سرزمهین های نور نیز اطراف جهادگران اجتماع کرده بودند و نظاره گر شور و نشاط معنوی و آمادگی جسمانی بچه های جهادی بودند که چگونه اینگونه با عشق و علاقه‌ی وافر و انگیزه‌ی وصف ناپذیر، نه عازم شمال و دریا و تفریح در ایام نوروز که به دور از اهل و عیال و با کندن از راحتی و آسایش؛ در راه عزیمت به روستاهای دور افتاده اند که از امکانات اولیه‌ی حیات نیز محروم اند ... مرحبا بر این رنگ الهی و مردان خدایی و زنان آسمانی که شادی و بهجت خویش را با گستراندن سفره‌ی هفت سین با اهالی روستاهای تقسیم میکنند تا ثواب شان ضرب شود و ذخیره ای برای سرای عقبی ... کمی که فکر میکنم یقین میدانم که اینان مصدق آن آیه‌ی شریفه اند که فرمود «طوبی لکم و حسن ماب...»

## روستاهای نزدیک آسمان:

همانطور که در تاریخچه آوردم 13 سالی است که توفیق همنشینی با جهادگران را داشته ام و تمام استان‌های کشور را دیده ام اگرچه این ارتفاعات را در کردستان و لرستان و ... دیده بودم لیکن نه اینگونه صعب العبور و پر سنگلاخ و ناهموار و خطرنای و ... هیچ خودرویی را توان صعود نبود جز تويوتای دنده کمک دار که بتوانند شبیه‌های 50 و 60 درجه را با پیچ‌های 360 درجه بالا روند و لاستیک های شان نیز نه یک راه هموار که روی سنگ‌های کوچک و بزرگ حرکت کنند و همین ویژگی‌ها بود که 3 خودرو را از کار انداخت و متوقف ساخت.

به نیکی یاد دارم که چون خودروی نخست بودم هر پیچ را که بالا می‌رفتیم 14 خودروی پشت سر را سر شماری میکردم تا از سلامت خودروها و جهادگران اطمینان حاصل کنم و هر پیچ هم که با موفقیت سپری می‌شد هدیه اش یک صلووات بود برمحمد و آل محمد ... 2105 متر ارتفاع از سطح دریا یک طرف، و از آن مهمتر کیلومترها حرکت در نوک قله‌ها یک طرف. حقیقتاً نمی‌دانم چه انگیزه‌ای در بچه‌های جهادی است که برای خدمت به خلق خدا که تفاوتی نمی‌کند سادات حسینی باشند در این مناطق دزفول و یا برادران و خواهران سدّی باشند در بلوچستان؟

سر از پا نشناخته و جان خود را نیز نادیده می‌گیرند و ترس برای شان جایگاهی ندارد به ویژه برای زنان و دختران که اگر خیلی از آنان حتی از بالا رفتن چهار پایه نیز پای شان می‌لرزد امّا خواهران جهادی در این ارتفاعات خم به ابرو نیاورده و استوارتر از قبل به جهاد خویش ادامه می‌دادند ... خوب یادم می‌آید که همسر یکی از خواهران قبل از اردو می‌گفت: «نمی‌دانم چه سرّی است هر چه شما از خطرناکی راه و نوشتن وصیت نامه سخن می‌گویید، انگیزه‌ی همسرم برای شرکت در اردو بیشتر می‌شود» و آنجا بود که گفتم خوشابر احوال سید علی که اینگونه سربازانی دارد که هر هجرتی دارند و جهادی که می‌کنند می‌گویند «ما از سوی ولایت آمده ایم و بس»

### اجرای خدمت:

بالاخره پس از 9 ساعت طی طریق با نان و پنیری که ناهمارمان بود به روستاهای منطقه «فالله عمران» رسیدیم و من که پیش از این سفری به این سرزمین داشتم خوب می‌دانستم که تا محل اصلی یعنی «احمد فالله» 5 یا 6 ساعت دیگر نیز راه باقی است تازه تا آنجا که خودرو می‌آید و گرنه تا آخرین روستا باید از توقف خودرو، نیم روزی سوار بر قاطر به آخرین روستاهای بروی. این منطقه عشاير خیز جملگی سادات حسینی اند و از نسل سیدالساجدین که از اردبیلهشت تا مرداد را به قله‌ها کوچ می‌کنند و سایر اوقات نیز در منازل روستایی ساکن اند، منزل از منظر آنان یعنی یک اتاق که هم محل زندگی و خواب و میهمان و استراحت است هم آشپزخانه و انبار و گاه حتی محل نگاهداری مرغ و خروس. آوردن آب از چشمه‌ها در ارتفاعات که گاه سه ساعت را باید زنان و دختران روستایی با دبه‌های آب طی کنند و نداشتن سرویس بهداشتی و حمام و عدم برق و تلویزیون و تلفن و ... احادیث مفصلی است که در این مقال و مجال نمی‌گنجد مگر محدود روستاهایی که به نور خورشیدی، تنها دو سه ساعتی برق دارند و به لطف بسیج سازندگی دزفول و قرارگاه قرب کوثر، منبعی 8 هزار لیتری از آب را با لوله کشی از چشمه دارند و تعدادی هم به سرویس بهداشتی مجهز شده اند و دیگر هیچ!

جهادگران که آمدند همه‌ی اهالی با معرفت روستاهای استقبال آمده بودند و این کار گروه جهادی را سخت تر می‌کرد. بالاخره کارها آغاز شد... ساخت 10 چشمه سرویس بهداشتی که اگر خودروی نیسان حامل دو سرویس را سیل نمی‌برد به 12 چشمه افزایش می‌یافتد البته خدا را

شکر اگر چه تجهیزات عمرانی و برخی هدایی‌ای خریداری شده و حتی خود ماشین را سیل برد امّا راننده جوان زنده از آب بیرون آمد ... اجرای برنامه‌های متعدد فرهنگی و آموزشی برای افراد از خردسال تا سالخورده‌گان با فعالیت‌های متعدد و به ویژه جوانیز مختلف که شادی کودکان و نوجوانان روستایی را در پی داشت... رنگ آمیزی و نقاشی و طراحی مدرسه روستا و صحن امامزاده هم طراوتی به محل تحصیل و عبادت اهالی بخشید ... دکتر عمومی و چشم پزشک و دکتر اطفال هم اگر چه شرایط جوی و باران و تگرگ‌های سیل آسا اجازه‌ی خدمت نداد لیک نجات جان مادر و به دنیا آوردن یک نوزاد آن هم از پدر و مادری که سید اولاد پیغمبرند، اقدام ارزنده‌ی این کمیته بود که قرار است به زودی میزبان 4 بیمار از آن دیار باشد که در بیمارستان‌های تهران مداوا گردند ... و ده‌ها اقدام دیگر که در صحیفه مانای الهی ثبت و ضبط گردید. اینها گوشه‌ای بود از همت آسمانی جهادگران در کمیته‌های فرهنگی، بهداشتی، آموزشی، مطالبات اداری، هدایا، روابط عمومی، پشتیبانی، هنری، ورزشی و کشاورزی برادران و خواهران.

### اتفاقی قرمز:

خدا برای هیچ بنی بشری سختی و نگرانی را نیاورد که حقیقتاً صبر بسیار دشوار است. حتماً می‌گویید چه شد که این بخش را اینگونه آغاز نمودم؟! آری همان شب اول باران‌های توام با بوران و تگرگ، کارخود را کرد، بارانی که اهالی می‌گفتند طی 20 سال گذشته

بی نظیر بوده و موجب سیل در شهرستان‌های همجوار ما شده بود و 5 نفر را نیز به کام مرگ کشاند ... سیل از کوه‌ها روانه دره‌ها شد و رودخانه‌هایی که تا روز قبل می‌شد قطرات آبشار را نیز شمرد اینکه به رودخانه‌های وحشی تبدیل شده بودند که گفتم حتی نیسان پر از تجهیزات را با آن همه بار سنگین با خود روانه‌ی آب کرد. به چشم خود دیدم سگی را که تا قدم به آب گذاشت سیل خروشان او را برد، ریزش کوه را دیدم که جاده را پر از سنگ‌های بزرگ کرد، آب‌های روان را که با سرعت تمام از قله‌ها به دره‌ه آمد و موج‌های خروشانی می‌شدند را کاملاً لمس کردم چون 11 ساعت پشت دو رودخانه ماندم و با سلام و ملوان و ذکر یا زهرا پس از چند بار دست و پنجه با مرگ، نجات یافتیم، خانه‌ی سید جهانبخش را دیدم که سیل با خود برده بود و من از آن خانه خاطراتی داشتم از شبی که میهمان کرم این مرد بزرگ بودم و چقدر برای او ناراحت شدم که بزرگ فامیل بود

و چقدر از او درس آموختم که سر سوزنی خم به ابرو نیاورد... بگذریم که حتی شنیدم بخش‌هایی از راه ناهموارمان را نیز آب شکافته و راه را خراب کرده امّا آنجایی وضعیت برای مان قرمز شد که بنزین مان ته کشید، نفت مان برای گرمایش پایان پذیرفت، نان مان برای خوردن تمام شد، گازمان برای پخت و پز، هوا شد و ما ماندیم و ما ... و این جمله ورد زبان بچه‌ها شد همان جمله ای که از پیراهن شهید تفحص شده یافتہ بودند که در کانال کمیل فکه نوشته بود «امروز پنجمین روز است که آب نداریم شهدا کنارمان آرمیده اند و خوشابه حال آنان که اکنون میهمان سیدالشهدا هستند و ...» دیگر تاب نیاورده و رایزنی‌ها آغاز شد. چون بارش مجدد باران و سیلی دیگر نزدیک بود و من نیز نمی‌توانستم نسبت به جان جهادگران بی‌تفاوت باشم لذا به هر دری زدیم تا وضعیت بحرانی منطقه را به گوش مسئولین برسانیم که در نهایت سردار شاهوارپور فرمانده سپاه خوزستان پیگیری را آغاز نمود و بالگرد هلال احمر به پرواز در آمد و ما نیز درنگ نکرده و توانستیم خواهرا را و تیم پزشکی را به درزفول بازگردانیم و اینگونه خیال مان تخت شود که اگر قرار است اتفاقی بیفتد برای برادران باشد که تحمل اش راحت تر است ... اگر چه بحمدالله جملگی برادران را علی‌رغم آنکه حقیقتاً بی‌راهه‌هایی که آمده بودیم خیلی خراب تر و ویران تر شده بود به سلامت رسیدند و این نوروز نیز در تاریخ نوروز‌های جهادی مان جاودان شد.

## آخر خط:

آری به فرمایش امام جمارانی مان «تنها آنهایی تا آخر خط با ما هستند که درد فقر و محرومیت را چشیده باشند» و ما نیز که اکنون هفته‌ای است از آن اردوی با صفا سپری شده جلسه‌ی آسیب‌شناسی اردوی مان را برای بررسی نقاط ضعف و قوت و شناسایی تهدیدات و فرصت‌ها تا رسیدن به راهکارهای راهبردی و عملیاتی با هدف دفع و رفع محرومیت‌های اساسی از این منطقه برگزار کرده ایم و در اندیشه‌ی تدوین چشم اندازی هستیم تا به میزان توان و تکلیف مان خدمتی کنیم به اهالی ثروتمند منطقه‌ی فدالله عمران و احمد فدالله تا صد البته فقر معنوی و اخلاقی و رفتاری و ارتباطی مان را که نتیجه زندگی شهری و تکنولوژی‌های باصطلاح مدرن روز و رسانه‌های خصوصی امروز که شبکه‌های اجتماعی و اینترنت است به ثروت مردمان روستا که صفا و صمیمیت و همدلی و احترام به بزرگتر و معنویت و توکل و خلوص است، برطرف کرده و ما نیز غنی و بی‌نیاز گردیم از غیر الله

ان شاء الله .